

وضع اجتماعی جامعه روستایی ایران در عصر قاجار بر اساس گزارش سفرنامه نویسان خارجی

رقیه منانی^۱

چکیده

روستا به عنوان اولین سکونتگاه انسان همیشه مورد توجه جامعه شناسان، مردم شناسان، جغرافی دانان و بر اساس قدمت آن مورد علاقه تاریخ دانان و باستان شناسان می باشد. روستا به عنوان کوچکترین واحد تقسیمات کشوری، از مهمترین واحد تقسیمات محسوب می گردد. روستا اهمیت زیادی در تاریخ ایران دارد، به ویژه آنکه اقتصاد ایران در دوره قاجار به بر اساس اقتصاد روستایی بوده است. روستا دارای مسائل فرهنگی و اجتماعی خاص خود می باشد که همین مسأله اهمیت موضوع روستا را آشکار می سازد. در این مقاله سعی شده است به تعدادی از مسائل اجتماعی جامعه روستایی از دیدگاه سیاحان خارجی که در دوره قاجار به ایران سفر کرده اند مورد بررسی قرار گیرد

کلیدواژه ها: روستا، سفرنامه، طبابت، سرباطگیری، امنیت، خانه.

سفرنامه ها از جمله مدارک ارزشمند تحقیق می باشند که در شؤون مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشوری دارای مطالبی سودمند می باشند و اکثریت سیاحانی که به دلایل مختلف سیاسی یا اقتصادی و یا به دلایل شخصی به نقاطی سفر کرده اند، با وسواس خاصی تمام مسائل مورد نظر خود را مورد مطالعه قرار داده اند. سفرنامه هایی که درباره کشور ما و یا هر کشور دیگری نوشته می شود در واقع تابلو نقاشی از صحنه های مختلف زندگی آن کشور است که در آن زیباییها و زشتیها و ... در آن آمده است و علی رغم اینکه گاهی این سفرنامه ها با اغراض سیاسی نوشته شده اند، ولی مطالعه آن منفعت سرشاری دارد چراکه که همیشه آداب و سنن و عاداتی که به یک اجتماع ارتباط پیدا می کند، در نظر افراد همان جامعه امری عادی و طبیعی است و حال آنکه بسیاری از همان آن امور عادی و طبیعی از دیدگاه سیاح خارجی جالب و غیر طبیعی جلوه می کند و به تفسیر و توضیح آن می پردازد.

* دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران.

روستاهای در دوره قاجاریه محل اصلی تامین نیروی کار و محل تامین نیروی نظامی و محل درآمد و کسب معیشت نیز به حساب می آمدند. جامعه روستایی در حیطه فعالیت خود دارای وضعیت اجتماعی خاصی با توجه به موقعیت زمانی خود داشته است که از جمله مسائل مختلف اجتماعی، امنیت و شیوه های دفاع در روستاها، مساله تامین نیروی نظامی از روستاها، و وضعیت بهداشت و جالفتادن مسائل پزشکی و جایگزینی طب نوین، جای طب سنتی و... که در خلال گزارشات سیاحانی که درباره روستا و روستاییان اطلاعاتی را داده اند، آمده است و سفرنامه نویسان به مسائل اجتماعی مرتبط با جامعه روستایی اشاره کرده اند.

۱. طبابت در روستاهای ایران عصر قاجار

در مورد تاریخچه طب و طبابت در ایران، تعیین کردن زمانی خاص برای شروع این حرفه کار بسیار سختی است. ولی این حرفه در تاریخ ایران دارای جایگاه خاصی است.

در داستانهای کهن ایرانی، آغاز و معرفی طب را به جمشید، پادشاه اساطیری نسبت داده اند و او اولین کسی است که استفاده از دارو را به مردم یاد داده است. اقوام آریایی پس از پا گذرادن به ایران، پزشکی پیشرفته مصر و بابل را که از طریق آشوریان به ایران راه یافته بود را به میراث بردند. در دوره هخامنشی با ورود طب یونانی و ایجاد مدارس و بیمارستان جندی شاپور، درس طب در ایران تعلیم داده می شد. با ورود اسلام به ایران نیز طب اسلامی وارد مقوله علمی گردید و طب اسلامی اهمیت یافت. در دوره های مختلف تاریخ ایران این حرفه مورد توجه بوده و بیمارستانها و مدارس طب در حال افزایش و رشد علمی بوده است. تنها در دوره صفویه تا اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار، طب ایران دوره فترت را سپری کرد؛ اما علی رغم عدم رشد علمی طب در دوره صفویه، مسائل اجتماعی و سیاسی زیادی از جمله مهاجرت طبقه اطباق به کشور هند، سبب شد که کم کم پای طب غربی به ایران باز گردد و در دوره قاجاریه با تأسیس مدرسه دارالفنون و اعزام دانشجویان به فرنگ و ورود معلمین و پزشکان اروپایی و تصویب قانون طب و طبابت از سوی مجلس دوم و تأسیس دانشکده پزشکی طب نوین ایران رشد یافت.^۱

اما با همه این پیشرفتهای در دوره قاجاریه نیز طب سنتی مورد توجه عموم مردم به خصوص طبقه متوسط و پایین کشور بوده است و درمان بیماریها توسط افرادی که در این کار به صورت تجربی چیزهایی مختصر آموخته بودند انجام می شد. چه بسا آنها با گزافه گویی یا دادن داروهایی که ربطی به

۱- روستایی، محسن. (۱۳۸۲). تاریخ طب و طبابت در ایران از عهد قاجاریه تا پایان عصر رضاشاه. تهران: سازمان اسناد و

بیماری نداشت، سبب فریب مردم عامی می شدند این امر باعث شد که با ورود طب علمی و ورود پزشکان به دهات و روستاهای ایران باز طب سنتی را مردم بیشتر می پذیرفتند؛ اما در برخی مناطق با توجه به سطح آگاهی مردم و شناخت نسبت به طب جدید، دیگر خود را به دست آن افراد نمی دادند. چنانچه برخی سیاحان نیز به این امر توجه کرده اند. اولیویه در ابتدای دوره قاجاریه دآوری تندی در مورد حرفه پزشکی در روستاها دارد، وی می نویسد: «در دهات و بلوکات ایران، اشخاصی متصدی هستند که جهت مداوا همواره از دهی به دهی دیگر می روند و قبل از اینکه مداوا کنند اجرت خود را دریافت می کنند آنها افرادی هستند که فن و مهارت علمی ندارند و با گزافه گویی و لاف زدن مردم را فریب می دهند و اعتماد آنها را جلب می کنند. آنها در خورجین خود مقدار زیادی نباتات و برخی سبزیجات و ... دارند که به محض دیدن بیمار معجونی به دست وی می دهند. یا اینکه مرهمی روی درد می گذارند یا اینکه مریض را به حمام می فرستند و یا به او ورزش تجویز می کنند و همه این تجویزها را بدون اینکه بیماری را تشخیص دهند، انجام می دهند»^۱

بروگش نیز در این باره می گوید: «در شهرها و روستاها حکیم هایی به معالجه بیماران می پردازند که اطلاعاتی از علم طب ندارند و فقط با یک رشته درمانها و داروهای سنتی که از پدران خود آموخته اند آشنا هستند و در تشخیص بیماریها و درمان آنها دچار اشتباهات زیاد می شوند. ولی ناگفته نماند که در بعضی شهرهای ایران، عده ای از زنان به درمان بیماریهای چشم مشغول هستند و داروهای سنتی و روشهای درمانی آنها با کمال تعجب موفقیت آمیز و نتیجه بخش است و این موضوعی است که پزشکان خارجی مقیم تهران نیز شاهد آن بوده اند و به ما اطمینان داده اند که واقعا این زنان در چشم پزشکی خود معجزه می کنند»^۲ وی همچنین درباره بیماران می گوید: «بیماران ایران، خرافاتی و اخلاق و رفتار کودکان دارند که تا بیماری آنها شدت نگیرد به معالجه نمی پردازند»^۳

بروگش در گزارش خود حکیمان ایران را به حيله گری و دروغ گویی متهم می کند که: «عکس العمل حکیم بعد از معاینه بیمار جالب و مضحک است. وقتی معاینه بیمار تمام می شود معمولا حکیم به خانواده او می گوید که بیماری وی قابل درمان است و چیز مهمی نیست ولی به دوستان و آشنایان او می گوید که این بیماری فوق العاده بدخیم و سخت است و درمان و علاجی ندارد و احتمال زیاد دارد که

۱- اولیویه، (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه*. ترجمه محمدطاهر

میرزا. تهران: اطلاعات، ص ۸۱

۲- بروگش، هینریش کارل. (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*. ترجمه کردبچه. تهران: اطلاعات، ص ۳۳۸.

۳- همان، ص ۳۳۸.

بیمار از دست برود. حالا اگر بیمار معالجه نشود و بمیرد حکیم به کسان او می گوید: وخامت حال بیمار را مخفی کرده است تا نگران نشوند ولی به دوستان و آشنایان آنها گفته است که این بیمار خواهد مرد و اگر بیمار معالجه شود و از بستر بیماری برخیزد حکیم بادی در آستین می کند و به خانواده او می گوید: دیدید گفتم خوب خواهد شد! و همینطور نزد آشنایان و دوستان بیمار هم به خود می بالد که چگونه یک بیمار را با این حال وخیم معالجه کرده است. اما بیمار گرفتار دوا و رژیم سخت حکیم می شود و هیچ معلوم نیست که این تجویزات واقعا حال او را بهبود می دهد یا وخیم تر می کند.^۱

دعا و نذر برای درمان بیماری توسط بیماران و اطرافیان او نیز جزئی از روند درمان بیماری بود. در نظر سفرنامه نویسان این دوره، دعا و نذر کردن یکی از اعتقادات ایرانیان بود که برای موارد مختلفی صورت می گرفت که از آن جمله جهت برآورده شدن آرزو، درمان بیماری و... که بسیاری از نذرکنندگان ممکن بود به دلیل اعتقاد خاص خود، بعد برآورده شدن نذرشان، نذری بدهند. اما گاه تعدادی نیز نذر خود را فراموش و از ادای آن صرفنظر می کردند. بروگش در این مورد می گوید: «...اگر بیمار از طبقه اشراف و ثروتمندان باشد یاد گناهیانی می افتد که قبلا مرتکب شده است و به همین جهت دست به دعا و نیاز به درگاه خدا بر می دارد و برای جلب الطاف پروردگار، مقداری از اموال خود را به مستمندان و بیچارگان می دهد و سفارش می کند، غذا بیزند و به فقرا و مستمندان بدهند و فقرای اطعام شده پس از صرف غذا دست به دعا بر می دارند و از خدا می خواهند که حال بیمار را شفا دهد تا او بتواند به نیکوکاری خود ادامه دهد، اما اگر بیمار با لطف و توجه پروردگار شفا یافت، متاسفانه نذرهای خود را فراموش می کند و بی توجه به فقیران و نیازمندان به زندگی معمولی خود ادامه می دهد.»^۲

معمولا پس از آن که دستورات حکیم صادر می شد، چگونگی عمل به آن نیز به طرز خاصی صورت می گرفت: «معمولا وقتی حکیم شربت و یا دوی دیگری را به بیمار می دهد بیمار بلافاصله این دوا را نمی خورد بلکه متوسل به استخاره می شود که آیا خوردن این دارو به صلاح اوست یا نه و استخاره به این شکل است که دعایی را می خواند و نیت می کند و بعد تسبیحی دست می گیرد و در حالی که چشمان خود را بسته است با دست، یکی از دانه ها را می گیرد و دانه های تسبیح را از آن جا تا گره تسبیح سه تا سه تا می شمارد و اگر در پایان یک دانه باقی ماند استخاره خوب محسوب می شود و باید

۱- بروگش، همان، ص ۳۳۸.

۲- همان ۳۳۸.

دارو را بخورد و اگر سه دانه بماند استخاره بد است و هرگز دارو را نباید مصرف کند و پاره ای اوقات به یک بار استخاره اکتفا نمی کنند...»^۱

با توجه به نوشته های سیاحان، در روستاهای ایران، حکیم نقشی خاص در درمان بیماریها داشته و همه افراد جهت مداوای خود نزد او می رفتند و علاوه بر دستورات حکیم، بیمار با استخاره به انجام دستورات حکیم می پرداخت. این مساله از دو جهت قابل بررسی است. یکی از این جهت که روستاییان برای انجام هر کاری حتی خوردن دارو به دنبال خوب و بد بودن آن هستند و در واقع با توسل و استخاره، کارهای خود را انجام می دهند و جهت دیگر اینکه شاید این افراد به دلیل روحیه مذهبی خود توسل به دعا و... را درمان خود می دانستند که با توجه به نوشته ها، می توان دریافت گرچه دعا و استخاره و باورهای و اعتقادات در زندگی تاثیر دارد ولی مردمان روستای ایران به دلیل اینکه تحت تاثیر باورهای عامیانه بودند برای انجام هر کاری دست به استخاره می زدند و این ربطی به ریشه مذهبی بودن آنها ندارد در هر حال در ایران عصر قاجار علی رغم پیشرفت طب و گسترش مدارس طب و طبابت و مدرسه دارالفنون و گسترش علم پزشکی، باز هم برای روستاییان، حکیمان افرادی قابل اعتماد بوده و جهت رفع بیماری به آنها رجوع می کردند، اما در عین حال با ورود یک خارجی به روستا، فکر می کردند او طبیب است و علاج بیماری خود را از او می خواستند.

۲. سربازگیری در دهات ایران

یکی دیگر از مسائل اجتماعی جامعه روستایی عصر قاجار، تامین نیروی نظامی یا سرباز جهت خدمت به دولت بوده است که توسط روستاها تامین می شده است که این وظیفه در دهات توسط کدخدای ده صورت می گرفته است. اولیویه در این باره گزارش می دهد: «کلاتر ده یا کدخدا وظیفه اش این بود که اگر حکومت به آنوقت و نیروی جنگی احتیاج داشت این کارها را انجام دهد و آنوقت و نیروی جنگی را را دهات تامین می کند»^۲

در گزارش سفرنامه نویسان شرح مختلفی در مورد چگونگی جمع آوری سربازها از روستاها وجود دارد که عنایت به آن توضیحی بر ویژگیهای جمعیتی و چگونگی روال این امر در میان روستاها است. مکنزی در مورد دهات سوادکوه و هزار جریب می گوید: «سوادکوه یک هنگ کامل در اختیار دولت می گذارد و

۱- بروگش، همان، ۳۳۹.

۲- اولیویه، همان، ص ۷۵.

۱۷۰۰۰ تومان بابت مالیات جمع آوری می کنند... هزار جریب، که از دو بخش تشکیل می شود جمعا ۸۶۰ نفر تفنگچی به دولت می دهند.^۱

وی گزارشی از وضعیت قوای نظامی شمال بر اساس گزارشات دولتی در سال ۱۸۵۹م. / ۱۳۷۵ق به این شرح ارائه می کند: «قشون منظم ولایت: هنگ سوادکوه تحت فرمان میرزا کریم خان ۸۰۰ نفر، هنگ بندی تحت فرمان عبدالحسین خان ۴۱۲ نفر، هنگ فیروزکوه تحت فرمان میرجواد علیخان ۸۰۰ نفر، هنگ لاریجان تحت فرمان عباسقلی خان ۸۰۲ نفر، جمع کل ۲۸۱۴ نفر، قشون غیز منظم کرد و ترک: ترک اصانلو و گرایلی و بلوچ ۵۰۰ نفر، کرد مران لو جان بگلو ۵۰۰ نفر، قلیچی ۸۱ نفر، خواجهوند ۳۰ نفر، عبدالملکی ۲۰۰ نفر، لاریجانی ۱۶۴ نفر، شکراله خان ۱۵۷ نفر، هراتی ۱۷۰ نفر، ایمانلو ۱۸۰ نفر، طالشی ۸۰ نفر، جمع کل ۲۵۱۶ نفر، تفنگچیان (اکثر از تفنگهای فیله ای استفاده می کنند): کلارستاق ۱۹۹ نفر، تنکابن ۲۰۶ نفر، کجور ۴۰۰ نفر،...»^۲

همچنین ملگونف نیز می گوید: «در ایام جنگ از دهات طالش ۱۵۰ نفر تفنگچی به خان داده می شده است و اگر خان بخواهد تا ۵۰۰۰ نفر می تواند جمع کند.»^۳ «اهالی دهات شاندرمن در ایام جنگ ۱۵۰ نفر تفنگچی به دولت می دهد.»^۴ «دهات حاکم نشین اسالم و بیلاقات آن در ایام جنگ ۵۰ نفر تفنگچی به دولت می دهد.»^۵

همانطور که گفته شد، اکثریت قوای نظامی در دوره قاجار از دهات ایران تامین می شده است و یکی از وظایف خاص دهات، تامین نیرو به هنگام ضرورت بوده است. با توجه به این مطالب معلوم می شود سربازگیری در ارتش ایران به دو نحو داوطلب و اجباری صورت می گرفته است ولی در مورد شرایط اجباری مطلبی بدست نیامده است. سربازان یکی از طبقات اجتماعی ایران بودند که زندگی ساده ای داشته اند و تقریباً حقوق آنها عقب می افتاده است ولی سربازان از دادن مالیات معاف و در دهی که اهل آنجا بودند جهت تامین معاش خود و خانواده، مقداری زمین جهت کشت به آنها داده می شد و آنها کشاورزی می کردند و یا در بازار، تجارت مختصری داشتند. اکثریت قوای نظامی ایران پیاده نظام بودند و

۱- مکنزی، فرانسیس. (۱۳۵۹). *سفرنامه شمال*. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: نشر گستره، ص ۱۱۰.

۲- همان، ۱۱۲-۱۱۱.

۳- ملگونف، گریگوری والرینوویچ. (۱۳۶۴). *کرانه های جنوبی دریای خزر: یا استان های شمالی*. ترجمه امیر هوشنگ

امینی. تهران: کتاب سرا، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۲۰۴.

۵- همان، ص ۲۰۸.

در دوره قاجار سواره نظام به معنای حقیقی آن وجود نداشته است و هر یک از حکام ایالات و ولایت و در روستاها کدخداهای می بایست در فواصل معین تعداد معینی سرباز به دولت بدهند. البته بیشتر سربازان از طبقه فقیر و متوسط انتخاب می شوند و طبقه اعیان و اشراف از خدمت معاف می شوند. فوریه در این باره گزارش می دهد: «برای سربازگیری حاکم به توسط مامورین محلی شمار سربازانی که بایستی استخدام شوند بین آبادیهای مختلف قسمت می نماید. کدخدا و مباشر و یا مالک آبادی در ابتدا آخوندها و کسبه و تمام اشخاصی را که با او قوم و خویش و یا دوست هستند، از خدمت معاف می کند و نیز کسانی که بتوانند به مباشر و یا کدخدا و اعیان به حاکم رشوه دهند از خدمت سربازی معاف می گردند. وقتی تمام این اشخاص از خدمت معاف شدند، بدیهی است که فقط طبقه فقراء و کسانی که به هیچ وجه قادر به رشوه دادن نیستند، باقی می ماند و آن وقت آن بیچارگان را برای خدمت سربازی می آورند. وقتی که سربازان برای خدمت نظامی استخدام شدند به شهر می روند و از این پس برای تمام عمر و تا روز مرگ سرباز دولت می باشند. اما گاهی اتفاق می افتد که شاه یک یا چند فوج را برای مدت نامعلومی مرخص می کند و آنها به دهات برگشته و به کشت و زرع می پردازند و دولت به آنها در مرخصی جیره و حقوق نمی دهد، این مرخصی ممکن است ده بیست و یا تا آخر عمر دوام داشته باشد و گاهی افسران با دریافت رشوه سربازان را مرخص می کنند و در غیاب سرباز افسر حقوق او را دریافت می کند و سرباز هر سالی هدیه کوچکی برای صاحب منصب خود می فرستد.»^۱

به این دلیل که اکثریت سربازان ایرانی تا روز مرگ اسماً سرباز هستند، در افواج ایرانی سربازان از سنین ۱۵ تا ۶۵ سال، دیده می شود و حقوق سربازان که از خزانه دولتی پرداخت می شود به دلیل دست به دست شدن از فرمانده کل تا فرمانده هنگ، معمولاً مقدار کمی از حقوق به سربازان می رسد و یا اصلاً چیزی دریافت نمی کند. گوینو در این خصوص می گوید: «چون سربازان ایرانی حقوقی نمی گیرند، کاری هم نمی کنند و بر خلاف سربازان فرانسوی تمرین دائمی و مرتب ندارند و علت آن را این می داند که سربازان ایرانی در فصل سرما به دلیل سرما و در فصل گرما به دلیل گرما از تمرین معاف هستند و به هیچ وجه تمرین نظامی نمی بینند.»^۲

اکثریت سربازان ایرانی به این دلایلی که گفته شد، مجبورند حرفه و صنعت و یا کشاورزی را جهت امرار معاش خود برگزینند و از درآمد خود نیز هر سال هدایایی به افسران بدهند تا آنها را راضی نگه دارند.

۱- فوریه، یوانس. (۱۳۶۳). سه سال در دربار ایران. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. تهران:

علمی، ص ۱۰۹.

۲- گوینو، ژوزف آرتور. (بی تا). سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری. بی جا. فرخی، ص ۱۱۱.

گوینو درباره مشاغل و درآمد سربازان می نویسد: «در تهران مغازه های مختلف قصابی و بقالی و عطاری را می بینم که صاحبان آن سرباز هستند و گاهی نیز سربازان نوکری و حمالی می کنند، یکی از شغل های مورد علاقه آنها صرافای است به طوریکه که اکثریت صرافان تهران و ولایات، سرباز بوده و هستند.»^۱

ترفیع نظامی در میان سربازان به این گونه گزارش شده است: «ترفیع درجه نظامی در ایران تابع هیچ مقررات خاصی جز رشوه دادن نیست و یک سرباز عادی ولو این که بی سواد باشد می تواند در خاطر آرزوی سرهنگ یا سرتیپ شدن را بپروراند به شرط اینکه روزگار با او مساعدت نماید و بتواند به اندازه کافی به کسانی که می توانند وسایل ترفیع او را فراهم نمایند، رشوه بدهد و بدیهی است چون سرباز نمی تواند رشوه های مهم بدهد، نمی تواند مقامات عالی را اشغال نماید با این وصف سربازان برای اینکه به خود نوید بدهند غالباً سرگذشت سربازی را نقل می نمایند که زمان سلطنت محمدشاه در منزل حاجی میرزا آقاسی که وزیر شاه بود نهبانی می کرد و یک روز حاجی میرزا آقاسی از او خوشش آمده و او را سرهنگ کرد.»^۲

گزارش دیگری از طریقه سربازگیری در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه وجود دارد که توسط ویشارد بر جای مانده است، وی در این خصوص می نویسد: «طریقه سربازگیری چنین است که به دهات و نواحی مختلف ابلاغ می کنند تا سهمیه سرباز خود را معرفی و اعزام دارند و تعداد زیادی پذیرفته نمی شوند و انتخاب شدگان باید از طرف آنان که معاف شده اند حمایت مالی شوند و مخارجشان تامین شود.»^۳

با توجه به گزارشات دهات، وظیفه مهمی در هنگام ضرورت داشته اند و کدخدای ده مجبور بوده علاوه بر تامین آذوقه جنگی، سرباز نیز به دولت بدهد و این سربازان مجبور بودند تا وقت نیاز و خواست دولت در خدمت سربازی بمانند.

۳. ده به عنوان بیلاق شهرها

یکی دیگر از مسائل مورد توجه سیاحان در روستاها، دهات بیلاقی بوده است که با شروع شدن فصل گرما تعدادی از سکنه شهرهای ایران به مناطق بیلاقی نزدیک به محل سکونت خود می روند تا از هوای مطبوع و خنک بیلاقات در فصل گرما استفاده نمایند و تقریباً تا شروع فصل سرما در آنجا

۱- گوینو، همان، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۱۱۳.

۳- ویشارد، جان، (۱۳۶۳)، بیست سال در ایران. ترجمه علی پیرنیا. تهران: نوین، ص ۳۱۲.

می‌مانند و بعد به مناطق خود باز می‌گردند. افراد متمول و طبقات بالای جامعه معمولاً مناطق خاصی از بهترین منطقه ییلاقی را برای خود انتخاب و حتی خانه‌هایی در آن می‌سازند که در فصل ییلاق در منازل متعلق به خود به سر برند و مجبور به اجاره خانه‌های روستایی در ییلاقات نباشند. در فصل گرما رفتن به ییلاقات معمولاً در تمام مناطق گرم انجام می‌شده است. اورسل درباره رفتن مردم تهران به ییلاقات می‌نویسد: «در تهران با شروع فصل گرما، همه اشخاص، شهر را ترک و به ییلاقات و مناطق کوهستانی می‌روند.»^۱ رفتن به ییلاقات در فصل گرما دارای فوایدی بوده است که پولاک در این باره می‌نویسد: «...این روستاها که به طور متوسط بین چهار هزار و پانصد تا پنج هزار و پانصد پا از سطح دریا ارتفاع دارند با رستنیهای فراوان، هوای معتدل، آب زلال، خنکی شهبه، یخ بلورین، کوههای مجاور، خانه‌ها و باغهای روستایی بسیار و بخصوص شیوع کمتر تب، اسهال خونی و وبا و با فاصله ناچیز یک تا دو میلی از شهر، بر تهران برتری بسیار دارد.»^۲

مناطق ییلاقی در پایتخت دارای اهمیت ویژه‌ای بوده است. چراکه علاوه بر شاه و درباریان، سفرای حاضر در ایران نیز در فصل گرما در این مناطق ییلاقی به سر می‌بردند. این مناطق ییلاقی همواره مورد توجه اروپاییان بوده است و قبل از فرا رسیدن فصل گرما سعی می‌کردند تا مناطق خوب ییلاق را برای خود نگهدارند. کالاسرنا نیز شرحی در مورد این مناطق ییلاقی و اجاره منازل آن دارد: «ییلاق‌ها در شمیران که آب و هوای خنکی دارد برای اروپاییان به مثابه حومه روح‌نواز پاریس مانند سن ژرمن می‌باشد. اما در شمیران، آسایش و رفاه شهرها وجود ندارد. مردم این قصبه در خانه‌های کوچکی سکونت که خرابه‌ای بیش نیست. اغلب این خانه‌ها به روستاییان تعلق دارد. آنها زمستان را در خانه خود می‌گذرانند و در تمام فصل تابستان خانه‌های خود را به در مقابل پول ناچیزی در اختیار علاقتمندان می‌گذاشته‌اند.»^۳ بعد از انتخاب دهات ییلاقی، برای سفر به این دهات عرف خاصی حاکم بوده است که به هنگام سفر می‌بایست رعایت می‌شده است. از جمله به هنگام سفر به مناطق ییلاقی در شهری بزرگ چون تهران، این گونه بود که: «حداقل یک تلت سکنه، شهر را خالی می‌کنند، اموال منقول، فرش، چادر، زنها، بچه‌ها، خدمه، خوراکی، ظروف همه درهم و برهم بر پشت قاطرها و شترها حمل می‌شود، طول قطار مسافران اغلب به بیش از یک میل می‌رسد، در این هنگام احتیاج به حیوان بارکش به صورت فوق‌العاده زیاد می‌شود. تمام شتربانان و قاطرچیهای غریبه که به چنگ بیفتند و حتی روسای

۱- اورسل، ارزنت. (۱۳۵۳). *سفرنامه اورسل*: ۱۸۸۲ م. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ص ۲۰۹.

۲- پولاک، یاکوب ادوارد؛ (۱۳۶۱). *سفرنامه پولاک*: ایران و ایرانیان، ترجمه کیکلوس جهانداری، تهران: خوارزمی، ص ۷۸.

۳- کارلاسرنا. *سفرنامه مادام کارلا سرنا: آدم‌ها و آیین‌ها در ایران*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ص ۲۰۱.

قافله اغلب بدون پرداخت دیناری به کار اسباب کشی گرفته می شوند. حیواناتی آنها را بیش از حد معقول، بار می کنند و حتی به اندازه کافی به آنها علیقی هم نمی دهند. به همین دلیل اینها می کوشند پیش از موقع از شهر بگریزند، حیوانات خود را در خرابه ها مخفی کنند یا آنها را به کوههای مرتفع می برند تا اینکه خطر گذشته باشد، اما حیوانات بارکش بیشتر در اختیار سفارتخانه های اروپایی قرار می گیرند. علت هم آن هم است که آنها هرگز به دنبال خدمت بی مزد نیستند.^۱ اما علاوه بر عرف خاص شیوه سفر، روال حرکت به ییلاق در مناطق مختلف، متفاوت بوده است. زمان حرکت در شهری چون تهران که مقرر شاه و درباریان بوده است تابع زمانی بوده که شاه دستور سفر به ییلاق را بدهد. گزارشی در این زمینه در زمان ناصرالدین شاه وجود دارد: «از آنجائی که که تقریباً همه سکنه تهران فقط از طریق دربار، حقوق بگیران و اطرافیان آنها ارتزاق می کنند، بنابراین همه در جمیع احوال از دربار تبعیت دارند، به همین دلیل هیچ کس قبل از دهم ژوئن (بیستم خرداد) به ییلاق نمی رود. زیرا شاه تا آن موقع از هوای خنک حوضخانه لذت می برد یا به علت ناتمام بودن تعمیر ساختمانها که دیگر در حکم قاعده درآمده است، تازه در این موقع هوس تغییر منزل می کند.»^۲ بر اساس این گزارشات معلوم می شود که رفتن به دهات ییلاقی بر اساس زمان و برنامه بوده است و در مناطق ییلاقی بهترین نقاط از آن درباریان و سفرا و سایر جاها از آن مردم بوده است که از روستاییان منازلشان را اجاره می کردند.

در دوران قاجار تعدادی از ییلاقات اطراف تهران برای سفرای خارجی که در ایران بودند در نظر گرفته می شده و حتی این سفراء نیز برای خود ساختمانهایی را بنا کرده اند تا جایی که کم کم احساس تعلق به این مناطق را داشته اند. گوینو در مورد دهات ییلاقی زرگنده و قلهک در زمان فتحعلیشاه می نویسد: «از اواخر دوره فتحعلیشاه که سفارتخانه های بیگانه در تهران مستقر شدند هر سال تابستان، سفارت انگلیس در قریه قلهک و سفارت روس در قریه زرگنده اردو می زدند.»^۳ در ادامه این تمایل بود که در دوره محمدشاه مجدداً امتیاز قریه قلهک به انگلیسیها و زرگنده به روسها داده شد. گوینو جریان را چنین شرح می دهد: «... در سال ۱۸۵۳ م / ۱۲۵۱ ق. محمدشاه حقوق زیادی به انگلیسیها در قلهک اعطا کرد از جمله اینکه مقامات ایرانی حق دخالت، در امور قریه مزبور را نداشتند، اهالی قلهک از خدمت نظام معاف بودند و به وزیر مختار انگلیس، مالیات می پرداختند و او رأساً کدخدای قلهک را تعیین

۱- پولاک. همان، ص ۷۹.

۲- همان، ص ۷۹.

۳- گوینو، ژوزف آرتور. (۱۳۷۰). *یادداشتهای سیاسی کنت گوینو*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: جویا، ص

می‌کرد هیچ کسی جزء ایرانیان و انگلیسها حق تملک اراضی را در قلهک را نداشت و بیگانگان جزء با موافقت سفارت انگلس حق نداشتند اراضی قلهک را تملک کنند. نظیر همین امتیازات در زرگنده به روسها داده شد.^۱

همچنین سیاحانی چون بروگش^۲، اورسل^۳، مک گرگر^۴ و ویلز^۵ در گزارشات خود واگذاری دهات قلهک و زرگنده به سفرای دولت انگلیس و روس و قریه تجریش به سفرای دولت فرانسه و اختیار کامل این دهات به آنها را تایید می‌نمایند.

قضیه این قریه‌ها، نظر لرد کرزن را نیز جلب کرده بود: «...حق مالکیت دهکده قلهک را محمدشاه به سرجان کمپل وزیر مختار انگلیس داد و اراضی که اقامتگاه وزیر مختار و باغ آن واقع شده است مرحمت پادشاه کنونی (ناصرالدین شاه) است. به موجب امتیازاتی اهالی قلهک که صد خانوار هستند، از مزایای خاصی برخوردارند. ایشان از سرباز دادن و یا تهیه جا و علیق برای قشون معاف شده‌اند و عوارض را به دولت انگلیس می‌دهند که مقدارش را وزیر مختار تعیین می‌کند. مراعات جزیی آنها را کدخدایی که وزیر مختار محسوب می‌کند، حق رسیدگی دارد و این کدخدا در نزد اعضای سفارت که عهده دار امور کنسولی‌اند مسؤول می‌باشند، مانند تهران هم هیأت سیاسی بیش از یک بنا دارند ولی فقط عمارت اصلی وضع و وسعت قابل توجهی دارد و این قسمت نیز با یک چادربوش هندی مجهز است که در محوطه باغ برای احتیاجات فصل تابستان استراحت یا صرف شام و ناهار بر پا میدارند و باغهای اطراف پر از درخت است...»^۶

در نتیجه واگذاری دهات ییلاقی به نمایندگی‌های خارجی برخی مسایل خاص بروز کرده بود. از جمله در مورد برخی از این گونه دهات ییلاقی در زمان ناصرالدین شاه مشکلاتی ظاهر گردید بنجامین می‌گوید: «چند سال قبل، دولت ایران، دهات قلهک و زرگنده را به سفارتهای روس و انگلیس عطا فرموده و آنها ابنیه فرنگی را برای سفرا و نایبهای سفارت بنا کرده بودند و در دور آن، باغات انبوه، احداث

۱- گوبینو، همان، ص ۱۶۰.

۲- بروگش، همان، ص ۱۹۳.

۳- اورسل، همان، ص ۲۰۹.

۴- گرگر، مک، (۱۳۶۳)، شرح به سفری ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان. ترجمه مجید مهدی زاده. مشهد: آستان قدس رضوی، ص ۱۷۲.

۵- ویلز، چارلز جیمز، (۱۳۶۸). ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز. ترجمه غلامحسین قراگوزلو. تهران: اقبال، ص ۷۴.

۶- کرزن، جورج، (۱۳۴۹). ایران و قضیه ایران. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱: ص ۴۵۳.

نموده اند. در فصل تابستان فرنگیهای زیادی به این دهات ییلاق می روند. همچنین بعضی ایرانیها، در آنجا خانه ملکی دارند یا منزل کرایه می کنند. ولی اختیار حکومت آن قراء در دست سفرای مزبور است و احدی نمی تواند بدون اجازه سفارت، خانه بخرد یا کرایه کند. هر گاه میان سکنه این دهات نزاعی واقع شود باید سفرای مزبور، حکم آن را بنمایند، مثل این که در خود مملکت انگلیس و روس باشند. سفارتهای فرانسه و اطریش، در نزدیک دهات تجریش یا دزاشیب، یک ساله منزل کرایه می نمایند نیز سفارت عثمانی در یکی از جاهای مرتفع و باصفای تجریش، ملک خوب و خانه قشنگی ابتیاع نموده است. پس تنها سفارت آمریکا، تنها سفارتی بود که می بایست از ابتدای بهار، جستجوی خانه ییلاقی نماید، زیرا که در وقت تابستان، در تهران باقی ماندن مقدور نبود؛ دربار در شهر نیست و وزیر امور خارجه نیز به شمیران می رود از طرف دیگر وزیر مختار آمریکا می بایست کرایه چنین خانه ای را از طرف جیب خود بدهد پس می بایست فوراً بعد از نوروز به خیال جستجوی منزل تابستانی افتاد، که مبادا فرنگیها یا ایرانیها بهترین جاها را، خود کرایه کنند.^۱

علاوه بر روستاهای زرگنده، قلهک و تجریش، روستاهای دیگری نیز در اطراف تهران به دیگر نمایندگی های خارجی در ایران اختصاص داده شده بود از جمله در زمان ناصرالدین شاه به آلمانها و ترکها نیز مناطقی داده شد، ویشارد در این مورد می گوید: «... اخیراً دولت آلمان نیز زمین وسیعی را در نزدیکی تپه محصور کرده است و ترکها هم سالهاست که یکی از بهترین جاها را در شمیران مالک شده اند. مگر در موارد استثنایی تمام اروپاییان باید اقامتگاه تابستانی خود را اجاره کنند چون توقف در دهکده ها تقریباً یک سوم ایام سال را شامل می شود، ناچاراً باید تمام لوازم خانه و مبلمان و اثاثه را نیز به آنجا منتقل کنند.»^۲

دهات ییلاقی که مدتها در دست سفرای انگلیس و روس بوده است در زمان ناصرالدین شاه علی رغم میل باطنی دولتهای انگلیس و روسیه به ایران برگردانده شد. گوینو در این باره می نویسد: «... واگذاری دهات قلهک و زرگنده به انگلیس و روس که در زمان محمدشاه انجام شده بود تا سال ۱۹۲۱م / ۱۳۰۰ش باقی بود که به موجب عهدنامه دوستی ایران و شوروی روسها، زرگنده را به ایران پس دادند و انگلیسیها نیز در ۱۹۲۸م / ۱۳۰۷ش با نهایت بی میلی قلهک را برگرداندند.»^۳

۱- بنجامین، سیمونل گرین ویلر، (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه*. ترجمه محمد حسین کردبچه. تهران: جاویدان، ص ۱۶۴.

۲- ویشارد، جان. (۱۳۶۳). *بیست سال در ایران*. ترجمه علی پیرنیا. تهران: نوین، ص ۱۰۵.

۳- گوینو، یادداشتهای سیاسی. همان، ص ۱۵۹.

علاوه بر شاه و درباریان و سفرای ساکن در شهرتهران که به هنگام فصل گرما به مناطق خنک و ییلاقی می رفتند در بسیاری از شهرهای ایران نیز این عرف وجود داشته است که در گزارشات تعدادی از سیاحان به چند مورد از آن اشاره شده است از جمله: «مردم دهات مازندران در فصل تابستان و پاییز برای کشت برنج در کوهستان به سر می برند آن را ییلاقی گویند تا از قشلاق که محل زندگی دایمی آنان در روستا اطلاق می شود متمایز باشد.»^۱

«لهالی کاشان تابستان را در دهکده ییلاقی فین که در یک فرسخی شهر بسر می برند. باغ آن نهر آبی بزرگ جریان دارد که می گویند چهل آسیاب رامی گرداند و جانشینان شاه عباس در این جا قصر باشکوهی ساخته اند که هنوز معمور و اشجار بلندی آنرا احاطه کرده و محل گردشگاه اعیان و اشراف کاشان است.»^۲

«ده باسمنج به دلیل آب و هوای خوب یکی از ییلاقات مردم تبریز است و اکثر ایشان تابستان ها برای هواخوری به آنجا می آیند و غالبا در آنجا عمارات ییلاقی دارند و یکی از آنها متعلق به پطرف، قونسول روس است.»^۳

همانطور که از گزارشات سیاحان بر می آید رفتن به ییلاقات در فصل گرما، معمولا در شهرهای گرم ایران رایج بوده است که به هنگام سفر انتخاب مناطق ییلاقی و منازل از جمله موارد مهم برای کوچ کنندگان بوده است. علاوه بر ساکنین شهرهای ایران که به فصل گرما به مناطق ییلاقی می رفتند اروپاییان ساکن در پایتخت یا شهرهای مهم نیز در این فصل، به مناطق خنک و دهات ییلاقی می رفتند. چنانچه سفرای روس و انگلیس، خود را مالک نقاط ییلاقی تحت اختیار خود می دانستند و برای خود شان اقامتگاههای زیبا ساخته بودند و در تمام مدت فصل گرما در این مناطق ساکن بودند. سفرای دیگر کشورهای نیز برای خود منازلی ساخته یا اجاره می کردند. به غیر از سفرای خارجی، دربار ایران و شاه نیز در فصل گرما در مناطق ییلاقی و در بهترین منطقه خوش آب و هوایی ساکن می شدند. در این مناطق نیز دارای قصرهای ییلاقی زیبایی بودند. علاوه بر آنها مردم نیز به فراخور سطح زندگی خود مناطقی را از ییلاق انتخاب و در آن ساکن می شدند، که در واقع در زمان گرما، نوعی کوچ نشینی، از

۱- بارنز، الکساندر. (۱۳۶۶). *سفرنامه بارنز: سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار*. ترجمه حسن سلطانی فر. مشهد: آستان

قدس رضوی، ص ۹۱.

۲- دیولافوا، ژان. (۱۳۶۱). *سفرنامه مادام دیولافوا: ایران و کلبه*. ترجمه فره وش. تهران: خیام، ص ۲۰۷.

۳- فووریه، یوانس. (۱۳۶۳). *سه سال در دربار ایران*. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. تهران:

علمی، ص ۱۳۴.

مناطق گرم به سرد وجود داشته است. این امر حتی در روستاهای مناطق گرم نیز بوده و روستاییان نیز در فصل تابستان به مناطق ییلاقی نزدیک به محل سکونت خود رفته و تقریباً روستاهای محل زندگی اصلیشان خالی از سکنه می شده است، اما رفتن به ییلاقات علاوه بر استفاده از هوای سالم و پاک کوهستان در فصل گرما، مانع از بروز بیماریهای این فصل نیز می گردید. همچنین در روستاهایی که افراد مهم و متنفذ در آن ساکن می شدند حداقل جهت رفای خود مجبور بودند امکاناتی که در روستا نبوده است را با خود بیاورند و این امر در زندگی روستاییان تاثیر داشته است. همچنین اجاره منازل روستایی به افراد یکی از موارد کسب درآمد برای اهالی روستا بوده است و همچنین ممکن بوده است که روستاییان مایحتاج زندگی کوچ نشینان را تهیه و حتی محصولات خود را به آنها بفروشند و از این طریق کسب درآمد کنند، اما در روستاهایی که مدتها در دست سفرای خارجی بوده و آنها خود را مالک ده می دانستند همه کارها طبق دستورات آنها انجام می گرفته است و حتی کدخدا نیز عامل آنها محسوب می شده است و به این دلیل ممکن بوده است که بر روستاییان اجحافی صورت گیرد.

۴. روستاهای ایران و مسأله امنیت

یکی از مسائل مهم در روستاهای ایران، مسأله امنیت و دفاع بوده است که در شکل روستاها تاثیر می گذاشته است. نامنی در دهات از موضوعاتی بوده که سیاحان به آن توجه کرده اند و گزارشات زیادی در این زمینه موجود می باشد که به این دلیل شکل و وضعیت خانه ها در دهات متفاوت و جهت دفاع و مسائل امنیتی دارای حصار و قلعه و دیده بانی بوده اند. این ناامنیتی توسط غارتگران و مهاجمان بیرونی مانند بلوچها، ترکمانان و عبور قشون مملکتی و ... بوده است و یا به دلیل دستبرد دزدان داخلی. بر اثر این تهاجمات که به صورت دسته جمعی به روستاها صورت می گرفت و زندگی روستاییان به تاراج می رفت خانه های روستاهایی برای دفاع در کنار یکدیگر و به صورت متمرکز ساخته می شده یا اینکه دهات محصور بوده اند.

ترکمانان از جمله قبایل صحراگردی بودند که همیشه در حال تاخت و تاز به روستاها بوده اند جیمز موریه در این مورد می نویسد: «در آبادی فولاد محله در مازندران مردمان در حال تاخت و تاز ترکمانان چه زندگانی رقت باری دارند و در کنار هر کشتزار غله، دژهایی چهارگوش ساخته اند و دهقانان بعد از پدیدارشدن ترکمانان به آن پناه برند و شلیک می کنند»^۱ خراسان نیز یکی از مراکز مهم حمله ترکمانان

۱- موریه، جیمز: (۱۳۸۵)، سفرنامه جیمز موریه؛ ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ج ۱: ص ۴۰۷.

بوده چنانچه در گزارشات سیاحان دهاتی نام برده شده است که همیشه مورد حمله آنها بوده است. از جمله این دهات روستای لنگر در بجنورد^۱، ده قوشخانه در مشهد^۲، ده دولت خانه در مسیر شیروان^۳، ده دوربادام در قوچان^۴ و روستای چرم در مشهد^۵ بوده اند. از جمله دیگر مهاجمان بلوچ ها بوده اند که روستاها را مورد تهاجم خود قرار می دادند: «طبس از جمله بشیرویه که مرکز بخشی است که از روستاهای اصفاک، علی آباد، طرجد، رقه، ارسک، موردستان، ده نو، خرم آباد، و... تشکیل شده معمولا توسط غارتگران بلوچ سیستانی مورد حمله قرار می گیرند و در این روستاها نیز مانند سایر دهات ایران برجهایی در آن مشاهده می شود که به منظور پناهگاه ساخته شده است که این برجها به تعداد زیاد و به طور پراکنده در زمینهای اطراف روستاها پراکنده بوده است.»^۶

عدم امنیت در دهات فقط منحصر به هجوم قبایل صحراگرد و تاخت و تاز آنها نبوده است و گاهی به دلیل عبور شاه و لشکریانش از منطقه ای مردم ده مجبور به فرار بودند و اموال خود را نیز با خود می بردند. دوسرسی می گوید: «در ده عسگران در اصفهان مردم به دلیل عبور شاه و لشکریانش از این ده مجبور به فرار شدند و در این مملکت، هیچ چیز نکبت بار تر از این برای مردم دهکده ای که شاه از آنجا عبور می کند نیست. به این دلیل جملگی به کوهستان که در آن قوم جنگجوی بختیاری سکونت دارند فرار کرده بودند و زن ها و گله ها و قالیچه هایشان را به همراه بردند. تنها چیزی که از آنها مانده بود زمین هایشان بود که بعد عبور سربازان مجددا به تصاحبشان در می آید.»^۷ به دلیل این ناامنی ها روستاییان جهت دفاع از دهات و خانه های خود اقداماتی را کرده بودند از جمله کشیدن حصار در اطراف دهات و گاه خانه ها که گزارشاتی از سیاحان در این باره آمده است.

بن تان در سفر خود به ایران و در بازدید از مناطق مختلف و گذشتن از روستاهای ایران می گوید: «اکثریت دهات ایران محصورند و هنگامی که درها را می بندند مسافرینی که از راه می رسند پناهگاهی ندارند.»^۸ پس معلوم می شود که اکثریت ساکنان روستا همدیگر را می شناسند و هیچ کس جزء

۱- فریزر، جیمز بیل. (۱۳۶۴). سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی. ترجمه منوچهر امیری. تهران: نتوس، ص ۴۱۴.

۲- همان، ص ۳۷۱.

۳- همان، ص ۴۰۷.

۴- کرزن. همان، ج ۱: ص ۱۴۴.

۵- مک گرگر. همان، ج ۲: ص ۷۱.

۶- همان، ج ۱: ص ۱۳۶.

۷- دوسرسی. (۱۳۶۲). ایران در سال ۱۸۴۰-۱۸۳۹ م. ترجمه احسان اشراقی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۱۳.

۸- بن تان، اگوست. (۱۳۵۴). سفرنامه بن تان. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: سپهر، ص ۵۴.

خودشان حق ورود به داخل حصار روستا را ندارد و اگر غریبه ای بخواهد وارد روستای شود باید از روستاییان اجازه بگیرد.

تانکوانی نیز در این مورد می گوید: «سیادهن از دهات زنجان دهکده ای است مانند تقریباً تمامی دهکده های ایران، محصور در میان بارویی و خانه ها به جای داشتن بامی مسطح پوشش گنبدی دارند.»^۱ لایارد که در دوره محمدشاه به ایران سفر کرده است در باره عدم ناامنی می گوید: «دهات مسیر به سمت بروجرذ؛ دهات فراوانی بود که با برج و باروی محکم و مرتفع بود که حکایت از بی نظمی و عدم امنیت کشور ایران داشت.»^۲ مسأله دفاع همیشه مورد توجه روستاییان بوده است و آنها با ساخت دژ یا قلعه از خود و روستا در مقابل دستبرد غارتگران جلوگیری می کردند چه بسا یا موفق می شدند یا اینکه هجوم غارتگران به حدی زیاد بود که ممکن بوده است آسیب جدی به روستاییان وارد کند و سبب غارت اموال آنها گردد. اما در برخی از دهات مناطق مختلف ایران حصار و دیواری در اطراف روستاها نبوده است مثلاً در دهکده کیچی در ۴ فرسخی اصفهان که بروگش آن را دیده است می گوید: «در این دهکده حصار و دیواری برای حفاظت نداشت و در حقیقت حصارها و دیوارهای معمول دهکده ها در اطراف اصفهان برداشته شده است و کمتر دهکده ای با حصار دیده می شود...»^۳ بروگش در این مورد چیزی را توضیحی نمی دهد و علت برداشته شدن حصار و دیوارها را بیان نمی کند شاید یکی از دلایل این امر برقراری امنیت در اصفهان و روستاهای آن در زمان ناصرالدین شاه بوده باشد و یا به دلیل کهنگی دیوارها آنها را برداشته بوده اند.

علاوه بر حصار در برخی دهات جهت محافظت قلعه هایی نیز ساخته می شد که گاهی در این قلعه ها افرادی نیز زندگی می کردند و خود قلعه ها را نیز با حصار مورد محافظت قرار می دادند: «در ده الغائوت در مسیر همدان به سلطان آباد، این ده خیلی جالب بود که از چندین قلعه تشکیل می شد که در هر یک از آنها دو یا سه خانوار سکونت داشتند این قلعه ها را نیز حصار و دیواری احاطه کرده بود.»^۴ همچنین گاهی برای جلوگیری از حمله ها و غارتگری ها در بعضی نقاط خانه ها را دو یا سه طبقه می ساختند که در زمان حمله صاحبان خانه به طبقات بالا پناه ببرند و در واقع با این کار جلوی دستبردها را

۱- تانکوانی، زی.ام. (۱۳۸۳). سفرنامه زی.ام تانکوانی: نامه هایی درباره ایران و ترکیه آسیا. ترجمه: ع.ا. سعیدی. تهران: چشمه، ص ۱۲۵.

۲- لایارد، اوستن هنری. (۱۳۶۷). سفرنامه لایارد: ماجراهای اولیه در ایران. تهران: وحید، ۷۴.

۳- همان، ص ۴۱۵.

۴- همان، ص ۳۲۷.

می گرفتند. در مناطق مرزی ایران شکل دهکده‌ها جهت دفاع از تجاوزات بر اساس گفته دروویل این گونه بوده است: «بسیاری از دهکده‌های ایران به شکل مربع ساخته شده با دیوارهای گلی بسیار بلندی، محصور است. در چهار گوشه مربع برجهای مدبری ساخته شده که مانند دیوارها دارای سوراخهایی در دو یا سه ردیف برای تیزاندازی است. این نوع دهکده‌ها از دور بیشتر به قلعه شباهت دارد. علی‌الخصوص روستاییانی که در مناطق مرزی ایران و ترکیه سکونت دارند با به کار بردن طریقه فوق از خود مواظبت می‌کنند زیرا ترکها اغلب اوقات با ربودن دام یا محصولات کشاورزی به سرزمین آنها تجاوز می‌کنند»^۱ دوسرسی نیز در توصیف دهکده‌های در مسیر تبریز به تهران می‌نویسد: «در دشت تبریز دهکده‌های کوچک مشاهده می‌شود و تعدادی از آنها با دیوارهایی محصور شده بودند و شباهت به اسباب بازیهای کوچک پیدا کرده بودند که بچه‌ها به عنوان شهر با چوب می‌سازند»^۲

بوئه علت ناامنی در روستاها را از طرف دولت و جنگها می‌داند و درباره وضعیت خانه‌های قراء ایران جهت دفاع می‌نویسد: «در ایران تمام قری بقلعه شبیه است چه دور همه را دیوار و کنگره احاطه کرده و در گوشه‌ها به برج ختم می‌شود- یک قسمت از این اقدامات در اثر عدم اطمینان به دولت است که اهالی هر قریه ای برای حفظ و حراست خود به این وسائل مبادرت می‌کنند. قسمت دیگر جنگهای داخلی و خارجی است که اقدام باین وسائل را ایجاب می‌کند»^۳ گاهی برای دفاع از تهجمات، روستایی را برپا می‌کردند سایکس در این مورد در رابطه با روستای نای بند در مسیر مشهد به کرمان از راه لوت می‌نویسد: «پس از تحقیقات معلوم شد که این قریه را در حدود دو قرن قبل برای دفاع از تهجمات بلوچها که اینک به منطقه عملیات شیدانه آنها وارد شده بودیم، احداث گردیده و موقعیت جغرافیایی آن به ملاحظه آنکه در وسط صحرا بنا شده و از هر طرف با آبادی مسافت زیادی داردهمیت زیادی دارد»^۴ در برخی روستاها، گاهی نیز برای دفاع علاوه بر محصور کردن روستاها و مستحکم کردن قلعه‌ها و ساختن برجهای دیده بانی، تعدادی سرباز برای جلوگیری از هجوم غارتگران در روستا سکونت داشته‌اند.

۱- دروویل، گاسپا. (۱۳۴۸). *سفرنامه دروویل*. ترجمه جواد محبی. تهران: گوتنبرگ، ص ۷۲.

۲- دوسرسی، همان. ص ۲۰.

۳- کوتسه بوئه، موریتس. (۱۳۶۵). *مسافرت به ایران: دوران فتحعلی شاه قاجار ۱۸۱۷ میلادی*. ترجمه محمود هدایت، تهران: جاویدان. ص ۱۳۸.

۴- سایکس، پرسی مولزورث. (۱۳۶۳). *سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران*. ترجمه سعادت نوری. تهران:

سایکس در باره روستای حور در مسیر مشهد به کرمان از راه لوت می نویسد: «حور قریه کوچکی بوده که چند خانوار سرباز برای جلوگیری از بلوچها در آن سکونت اختیار نموده اند. یکی از طرقی که راهزنان بلوچ به آن ابراز علاقه و توجه کرده اند راهی بوده که از راه لوت به دره نهر حور امتداد داشته است...»^۱ در گزارشات سیاحان درباره اقدامات دولت در برابر این ناامنی ها و تهاجمات چیزی نیامده است و علاوه بر آن برخی سیاحان خود دولت و عبور قشون مملکتی را سبب ناامنی و دستبرد می دانند. بنابراین شاید بتوان گفت مساله امنیت از مسائل مهم در روستاهای عصر قاجار بوده است و با توجه به این گزارشات عدم امنیت در شکل روستاها و محصور بودن تاثیر داشته است و از آنجایی که راه دسترسی به روستاها جهت غارت و چپاول، آسانتر از شهرها بوده مهاجمان مرتب به آن حمله می کردند و این امر سبب می شده است که در اطراف ده و روستا و یا خانه ها دیوارهایی بکشند تا آن را محصور کنند، تا کسی به غیر از روستایی وارد نشود؛ تا از این طریق بتوانند محصولات خود را حفظ کنند. به هر حال عدم امنیت در روستاها دغدغه روستاییان بوده است و برای حفظ جان و مال خود سعی می کردند با اقدامات خود، داشته‌های خود را حفظ کنند.

۵- علل مهاجرت روستاییان و خرابی روستاها

روستا محیط امنی برای روستاییان بوده و هر روستایی به سبب آشنایی با محیط و مانوس بودن با آن تقریباً تا آخر عمر خود در روستا می مانده است و به کارهای سنتی در روستا مشغول و از آن طریق نیز معیشت خود را تامین می کرده است. اما در روستاها به دلایل مختلفی که بوجود می آمده است روستاییان مجبور به ترک سرزمین و روستای خود و زندگی عشایری و یا اقامت در روستای دیگر و یا شهرها می شدند. یکی از مهمترین دلایل مهاجرت روستاییان در زمان قاجار، ظلم و ستم های بیش از حد عمال دولتی و گرفتن مالیاتهای سنگین در روستاها بوده است. چون روستاها محل تامین مواد اولیه و سرباز و مالیات دهنده اصلی برای حکومت بوده اند آنچه در روستاها از کار زراعت و کشاورزی و ... بدست می آمده است بخشی از آن سهم مالک و بخشی از آن مالیاتی بوده که می بایست روستایی به دولت بدهد و آنچه برای او می مانده است بسیار ناچیز که آن مقدار نیز ممکن بوده است، مورد غارتگری قرار گیرد و عملاً روستایی کشاورز از دسترنج خود چیزی عایدش نمی شده است. این ظلم ها و سخت گیری نسبت به روستاییان سبب می شده است که عده ای از آنها دیار و روستای خود را ترک و به

جاهای دیگر بروند و این امر موجب خالی شدن روستاها و خرابی آنها و از بین رفتن زمین های کشاورزی می شده است. لاج در مورد دهکده دالکی در بوشهر می گوید: « اهالی این دهکده به خاطر ظلم های بیش از اندازه و سخت گیریهای ستمکارانه شیخ حاکم، علیه او قیام کرده بودند اما شیخ توانست دوباره کنترل دهکده به دست آورد، چون روستاییان فرار کرده بودند، آن محل ساکت ویران و متروک به نظر می رسید»^۱ گوینو علت ویرانی دهات و خالی شدن از سکنه را ناشی از فقر و تخریب کشور نمی داند وی علت این امر را عادات روستاییان به کوچ نشینی می داند و می نویسد: «عادات روستاییان ایران بر اساس کوچ نشینی است و هر وقت به هر دلیلی از محلی خوششان نیاید آن را ترک می گویند و در نتیجه ده دستخوش ویرانی می شود. در این صورت وجود یک ده خراب لزوماً معنی احداث یک ده آباد و جدید در نقطه ای که قبلاً بیابان بوده است می دهد و نکته دیگر اینکه ایرانیان هیچ وقت خانه هایشان را مرمت نمی کنند و هر وقت خانه ای کهنه شد برایشان راحت تر و دلپذیرتر و ارزاتر است که خانه جدیدی در کنار آن یا دورتر از آن سازند و بالاخره وقتی کسی می میرد فرزندان با میل رغبت خانه پدری را به حال خود رها می کنند و خانه دیگری می سازند»^۲ البته شاید این گفته گوینو در مورد افراد متمول ده درست باشد، اما اکثریت دهاتی و روستاییان ایرانی دارای وضع خوبی نبوده تا بتوانند مسکن جدیدی جایگزین مسکن کهنه خود نمایند. و در اکثریت دهات ایران بر اساس شناخت جامعه روستایی، روستاییان به علت مانوس بودن به داشته های خود سعی می کردند آن را حفظ کنند و حتی فرزندان بعد از ازدواج تا مدتها نزد خانواده زندگی می کردند کوچ نشینی توسط عشایر انجام می شده است و به دلیل نوع زندگی عشایری مجبور به ترک سرزمین خود بودند و حتی اگر روستاییان در فصل گرما و سرما کوچ بیلاقی و قشلاقی داشته اند باز به مسکن خود در فصل خاص خود باز می آمدند.

بروگش علت ویرانی روستاها را به گونه ای دیگر بیان می کند و می نویسد: «... اصولاً بیشتر روستاهای ایران متعلق به افراد متنفذ است که در دربار شاه، دارای شغل و کار مهمی هستند و مورد توجه هستند یا در دستگاه حکام و ولایات، کار و شغل مهمی دارند، این عده تا بر سر کار هستند برای آبادی آن روستاها از آب قنوات استفاده می کنند و عده ای که به عنوان رعیت در اختیار دارند در این روستاها، به کشت و زرع می کنند و هر ساله کرایه و سهم مالکانه خود را از آنها می گیرند و چون افراد متنفذ و با قدرتی هستند کسی نمی تواند متعرض روستاها و رعایای آنها بشود، ولی موقعی که این افراد مردند یا

۱- لاج، فرانسیس ارسکین، (۱۳۶۹). ساحل نزدان دریایی: سفرنامه دریایی لاج به خلیج فارس. ترجمه حسین ذوالقدر.

(بیجا): آناهیتا، ص ۱۶۸.

۲- گوینو، سه سال در ایران، ص ۱۱۲.

مغضوب واقع شدند و کار خود را از دست دادند اربابهای روستاهای مجاور که افرادی متنفذ هستند آب قناتهای روستاهایی را که صاحب آنها مرده یا نفوذ خود را از دست داده اند به سمت روستای خود می‌کشاند و کسی را هم یارای جلوگیری از تجاوز آنها نیست. در نتیجه روستاها، بر اثر کم آبی خشک شده و اراضی آن غیرقابل کشت می‌شود و رعایا چون بایستی به ارباب خود بهره مالکانه بدهند ناچار آن را رها می‌کنند و می‌روند و در نتیجه روستا پس از مدتی متروک و ویران می‌شود.»^۱

گاهی علت رفتن از روستاها عبور شاه و لشکریانش از ده یا آبادی بوده است چراکه در زمان عبور شاه و لشکریان ممکن بوده است که خرابی بسیار زیادی توسط سربازان به وجود آید. «در ده عسگران به دلیل عبور شاه و لشکریانش مردم ده مجبور به فرار شدند و در این مملکت چیزی نکبت بارتر از این برای مردم دهکده ای که شاه از آنجا عبور می‌کند نیست. به این دلیل مردم جمله‌گی به کوهستان که در آن قوم جنگجوی بختیاری سکونت دارند فرار کرده بودند و زنها و قالیچه هایشان را به همراه بردند و تنها چیزی که از آنها مانده بود زمین هایشان بود که بعد عبور سربازان مجدداً به تصاحبشان در می‌آید»^۲

گاهی شیوع بیماریهای بزرگ و واگیردار مثل طاعون و وبا ممکن بوده است منطقه ای را از جمعیت خالی کرده باشد. بر اثر آن بیماری عده ای مرده یا اینکه قبل از گرفتاری، از محل بیماری فرار کرده و محیط زندگی خود را ترک کرده باشند. گروهی در این باره گزارش می‌دهد: «در سال ۱۹۰۳ م. وقتی بیماری وبا در ایران شایع شد حکومت ایران به توصیه پزشکان سفارتخانه های خارجی به سربازان دستور داد زائرنی را که از بین النهرین مراجعت می‌کردند و بیماری در میان آنها شایع شده بود را در قرنطینه نگاه دارند. ولی حکومت روی عکس العمل زائران که روحانیون زیادی با آنها حرکت می‌کردند حساب نکرده بودند و جمعیت زیادی با چوب و چماق، چاوشها با علمه‌هایشان و درویشها با تبرزینهای آهنی شان صفوف سربازان را شکافتند و مرگ و بیماری را در وطنشان شایع کردند و هنگام سیر و سیاحت در غرب و مرکز ایران روستاهای ویران شده زیادی را دیدم که ساکنانش در اثر وبای آن سال یا مرده و یا آن جا را ترک کرده بودند.»^۳

همچنین شیوع بیماری طاعون در روستاهای سیستان، سبب خالی شدن جمعیت در این روستاها شده بود. هدین در این باره می‌نویسد: «... ۳۸ نفر فراری از ده سید گور با خودشان طاعون را به پشت کوه خواجه آوردند و ۳۵ نفر از آنها پس از این که آبادی را با طاعون آلودند در گذشته و آنها را در

۱- بروگش، همان، ص ۵۲۳.

۲- دوسرسی، همان، ص ۲۱۳.

۳- گروهی، هوگو، (۱۳۶۲). سفرنامه گروهی؛ ترجمه مجید جلیلووند. تهران: نشر مرکز، ص ۹۹.

گورستانی میان پشت کوه خواجه و ده گرگ به خاک سپردند. یک ملا و چند نفر از خویشاوندان درگذشتگان از ده گرگ در مراسم کفن و دفن شرکت و به هنگام بازگشت بیماری را به همراه بردند و مردم روستا و منازل راه را مبتلا کردند. ده گرگ فقط ۱۷۰ نفر جمعیت داشته و به هنگام ورود من به سیستان از این عده ۱۵۰ نفر مرده بودند و بقیه در آبادی طاعون زده مانده بودند ولی قبل ترک ده از این جمعیت نیز شنیدم چند نفر مرده بودند در سال ۱۹۰۶م طاعون به تمام آبادیهای سیستان رسیده بود...»^۱ همانطور که از نوشته های سیاحان بر می آید از آنجایی که پیشگیری، برای بیماری واگیردار صورت نمی گرفته معمولاً بیماری به سرعت دامنگیر نقاط مختلف می شده است و چون درمان نیز کم بوده است به سرعت سبب مرگ بیمار می شده است و این امر سبب فوت سکنه زیادی از روستاها و خالی شدن جمعیت می شده است.

گاهی نیز بلایای طبیعی مثل زلزله و سیل نیز سبب خرابی روستا، علت مهاجرت روستاییان بوده است که بر اثر آنکه همه چیز خود را در روستایی که گرفتار زلزله و ... شده اند از دست می داده و مجبور به ترک آن و پناهنده شدن در نقاط امن تری می شدند. ژوبر که در زمان فتحعلیشاه به ایران سفر کرده است درباره زلزله تبریز و خرابی روستاها در سال ۱۷۸۰م می نویسد: «در اثر زلزله موحشی در سال ۱۷۸۰م آبادی های اطراف تبریز چنان ویران شده تا کسی وضع آنها را در زمان آبادی ندیده باشد نمی تواند به میزان خسارت و خرابی پی برد. اکثر بناهایی که در زمان شاردن وجود داشته در اثر این بلای عظیم از میان رفته است و حتی در موقع عبور من هم تکان شدیدی حادث شد که بیش از چهل منزل را خراب کرد و عده زیادی سکنه را متواری ساخت.»^۲ «دهکده تسوج در تبریز نیز در پی زمین لرزه تبدیل به روستای کوچکی شده است و از بازارهای گنبددار و مسجدهایی که در هر بخش از این جا پراکنده است، تنها آثاری بر جای مانده است.»^۳

گاهی علت مهاجرت به علت گرمی یا سردی هوا بوده است که در فصل گرما روستاییان به نقاط ییلاقی می رفته و در فصل سرما به نقاط قشلاقی و به دهات خود بر می گشتند. که این مهاجرت فصلی نیز سبب خالی شدن روستاها بوده است که نمونه های آن در بالا آمده است.

۱- هدین، سون. (۱۳۵۵). کویرهای ایران. ترجمه: پرویز رجبی. تهران: توسکا، ص ۱۲۰.

۲- ژوبر، پیرآمده امیلین. (۱۳۴۷). مسافرت به ارمنستان و ایران به انضمام جزوهای دربارگیلان و مازندران. ترجمه علیقلی

اعتماد مقدم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۹۷.

۳- موریه. همان. ج ۱. ص ۳۲۵.

به هنگام جنگ، سربازان برای تامین آذوقه خود دست به غارت دهات مسیر می زدند و مشکلات بسیار زیادی را برای روستاییان فراهم می کردند^۱ اورسل در این باره می نویسد: «به هنگام عزیمت سربازان به جنگ هیچ مدیریت نظارتی در کار نیست. حتی از آذوقه برای سربازان هم خبری نیست. فرض بر این است که خورد و خوراک سربازان از کیسه دشمن تامین خواهد شد (البته بعد از پیروزی احتمالی) اما سربازان پیش از رسیدن به این مقصود از هر جا می گذرند هر چه بر سر راه شان باشد همه را تاراج می کنند بدین ترتیب وجود این سربازان برای آبادی های سر راه چنان آفتی است که حتی پس از سال ها نیز خط سیر آنها روی آبادانی به خود نمی بیند...»^۲ والمانی نیز می نویسد: «لشکریان همین که به منزلی رسیدند اسبان و الاغان و شتران را در مزارع اطراف رها می کنند و به روستاییان زیان های فراوانی وارد می آورند. لشکریان با این همه آسیب رسانی نه فقط در فکر جبران زیان های وارده به روستاییان نیستند بلکه پول و آذوقه هم از آنها طلب می کنند در نتیجه روستاییان هم هر گاه از آمدن قشون آگاه شوند، آذوقه های خود را پنهان کرده در خانه های خود را به روی آنان می بندند»^۳ علاوه بر غارت روستاها توسط سربازان عشایر نیز بهنگام کوچ دست به غارت روستاها می زدند. دوران در این باره می گوید: «ساکنان دشت ها (شهرنشین ها و روستائینشینها) همگی از غارت مال و دام و دارایی شان به دست عشایر شکایت می کردند.»^۴

گاهی بلایی به نام سیورسات به عنوان خرج پذیرایی از مهمان شاه نیز سبب فشار آمدن بر مردم می شده است. سیورسات یکی از رسوم بسیار ناراحت کننده بوده که سبب به ستوه درآمدن رعایا و سوء استفاده از آنها می گردیده است. لیدی شیل در باره این رسم می نویسد: «آن بلایی بوده که هر زمانی یکی از افراد متشخص، عازم سفر می بوده فرمانی تحصیل می کند که باید جیره و احتیاجات خدم و حشم و ملتزمین رکابش در بین راه - بدون پرداخت دیناری - بوسیله روستائینشان تامین می گردد. آنها باید چای، زعفران، ادویه، ریشه های سیر و پیاز و مواد دیگر را پیشکش کنند تا حضرت والا راضی شود

۱- اورسل. همان. ص ۲۵۴.

۲- والمانی، هانری رنه. (۱۳۳۵). *از خراسان تا بختیاری*. ترجمه فره وش. تهران: ابن سینا، ص ۱۶۶.

۳- دوران، (۱۳۳۶). *سفرنامه دوران*. ترجمه علی محمد ساکی. خرم آباد، محمدی. ص ۷۰.

۴- شیل، مری لئونورا. (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل: همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه*. ترجمه

حسن ابوترابیان. تهران: نشر نو، ص ۴۳.

و به سفرش ادامه دهد که در این موارد انعامی هم نصیب روستایی غارت شده می‌گردد. دادن سیورسات به هیاتهای سیاسی مقیم دربار که در حال سفر هستند نیز جزو رسوم متداول است.^۱

اوزن فلاندن که با هیات فرانسوی، توسط ماموران دولت در سفر همراهی می‌شده است درباره به زور پول و مال گرفتن از روستاییان به اسم سیورسات برای پذیرایی از آنان می‌نویسد: «مهمان دار ما، برای گرفتن سیورسات جهت پذیرایی از ما مصایبی به مردم و روستاییان مسیر مسافرت وارد می‌کرد، از این روی در داخل ایران هر روز در گوشه‌ای ستیزه و درگیری بر می‌خیزد. مسافری که به عنوان مهمان شاه به خرج مردم پذیرایی می‌شود و عامل وارد شدن این فشار و ستم به مردم است از دیدن این وضع نمی‌تواند چیزی بگوید. اما باید گفت این طرز مهمان داری که شاه می‌نماید برای او جزء تولید خطر چیزی عاید نمی‌کنند.»^۲ واتسن نیز در باره تشریف فرمایی شاهزادگان و درباریان و آسیب رساندن به مردم می‌نویسد: «موقعی ده نشینان ایران بیش تر دست‌خوش آسیب و دستبرد قرار می‌گیرند که فرمان داران یا شاهزادگان برای رفتن به محل ماموریت خود به همراه دسته‌های مختلف از افراد مزاحم و زورگو از ناحیه‌ای عبور می‌کنند. سفر شاهانه نیز به حد کافی برای ساکنان حدودی که پادشاه از آن جا عبور می‌فرماید زحمت فراهم می‌آورد. راست است که اعلیحضرت با مروت شایان قیمت تدارکات دستگاههای متعدد سفری خود را می‌پردازند ولی جای نگرانی است که بهای اجناسی را که وی پرداخته هرگز به دست کسانی برسد که قصد شاه بوده است. شاه همواره در حرکت است و گاه اتفاق می‌افتد که چون عزم ملوکانه برای مفتخر ساختن ولایتی خاص به مناسبت مسافرت اعلام می‌گردد به جای آن که این خبر در میان اهالی آن جا تولید شادمانی کند سبب می‌شود که مبلغی سرشار پیشکش به اعیحضرت تقدیم دارند تا آنها را از افتخاری که نصیبشان فرموده اند معاف دارند.»^۳

هنری مورز نیز می‌نویسد: «در این سفر اعیحضرت اقدس همایونی (ناصرالدین شاه) به ملاحظه صرف جویی به همه جهت در مخارج، فقط بیست و هشت نفر از پردگی یان حرم خود را همراه برده بودند. هرگاه پادشاه با چنین جمعیتی به ناحیه‌ای از ولایتی برود مثل این است که در آن جا مدت یک سال قحط و غلا شده باشد یا این که تصور شود که ملخ از آن جا گذشته است.»^۴ گاهی نیز بین

۱- فلاندن، اوزن. (۱۳۵۶). *سفرنامه اوزن فلاندن*. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: اشراقی، ص ۱۴۶.

۲- واتسن، رابرت گرانث. (۱۳۴۰). *تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸م*. ترجمه عباسقلی آذری. بی‌جا: بی‌نا. ص ۳۰.

۳- مورز، هنری. (۱۳۵۶). *سفرنامه ترکستان و ایران: گذری در آسیای مرکزی*. ترجمه علی مترجم. تهران: سحر، ص ۲۰۹.

۴- فوروریه، همان، ص ۲۰۵.

روستاییان و همراهان شاه جنگ در می گرفت فورویه می نویسد: «خیل شاه وارد شهرستانک شد. هنوز در هیچ جا شروع به برداشت محصول نکرده اند. اهالی محل که انتظار آمدن ما را نداشتند به عجله به درو پرداختند ولی تا به انجام رسیدن درو قسمتی از محصول آن بیچاره ها زیر دست و پا افتاد... زنها با چوب و چماق تا حدی که بتوانند فراشان و چهارپایان دولتی را از دور مزارع خود می رانند و عینا مثل کسانی که جن دیده باشند فریاد می کشند. این عمل تا موقعی سودمند بود که تمامی چهارپایان و قاطرهای بارخانه نرسیده بودند. همین که این ستوران رسیدند دیگر به هیچ روی جلوگیری از آنها میسر نشد و آنچه از مزارع درو نکرده بودند نابود گردید. این مردم دهاتی خیلی بدبخت اند چه افزون بر آن محصول سالیانه آنها تقریبا به کلی در زیر خیمه و خرگاه نابود شده یا ستوران اردو آنها را خوده اند باز عمه شاه آنچه را هم که دهاتی ها در خانه ها ذخیره کرده اند می خواهند از آنها بگیرند...»^۱ تمام این حوادث و غارتگری ها توسط سربازان و عشایر و و بلای سیورسات و ... سبب فرار روستاییان از دهات می گردد و روستاییان در واقع چاره ای جز فرار ندارند. اوژن فلاندن در باره فرار روستاییان از گزند غارت قشون و ماموران و عشایر می نویسد: «گاه روستانشین های ایران، هم برای آن که از هجوم ها و غارتگری ها عشایری که در حال قشلاق و بیلاق اند از هستی ساقط نگردند و هم برای آنکه از آزار خان ها در امان باشند و همچنین برای آنکه از گزندهای ماموران دولتی که ادعای اخذ مالیات های خلاف و سیورسات می کنند تباه نشوند همگی از ده فرار کرده و از مسیر جاده های اصلی منحرف شده و به نواحی دوردست می روند و عده زیادی هم به نواحی کوهستانی پناهنده می شوند. از این روی مسافر خارجی در ایران در مسیر خود کم تر به آبادی هایی در نزدیکی جاده ها برخورد می کنند در ایران از آن روی روستا و روستایی در مسیر جاده ها دیده نمی شوند که همگی آنها از ترس غارت شدن در عمق های دوردست سکنی گزیده اند.»^۲

بر اساس این گزارشات که در سفرنامه های سیاحان دیده می شود شاید بتوان گفت که تعدادی از روستاهای عصر قاجار در اثر این حوادث متروک و ویران و خالی از سکنه شده اند و در برابر این حوادث و فشارها بر مردم ده، از سوی درباریان قاجار و شاه اقداماتی صورت نمی گرفته است و حتی آنها با دادن فرمانهایی مثل سیورسات عامل فشار مضاعف بر مردم روستاها می گردیدند.

۱- فلاندن، همان، ص ۱۸۳.

۲- همان، ص ۱۸۴.

کتابنامه

۱. اورسل، ارنست. (۱۳۵۳). *سفرنامه اورسل: ۱۸۱۲ م.* ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
۲. اولیویه. (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه.* ترجمه محمدطاهر میرزا. تهران: اطلاعات.
۳. بروگش، هینریش کارل. (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران.* ترجمه کردیچه تهران: اطلاعات.
۴. بارنز، الکساندر. (۱۳۶۶). *سفرنامه بارنز: سفر به ایران در عهد فتحعلیشاه قاجار.* ترجمه حسن سلطانی فر. مشهد: آستان قدس رضوی.
۵. بن تان، آگوست. (۱۳۵۴). *سفرنامه بن تان.* ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: سپهر.
۶. بنجامین، سیمونل گرین ویلر. (۱۳۶۳). *ایران و ایرانیان عصر ناصرالدین شاه.* ترجمه محمد حسین کردیچه تهران: جاویدان.
۷. پولاکه، یاکوب ادوارد. (۱۳۶۱). *سفرنامه پولاکه: ایران و ایرانیان.* ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
۸. تانکوانی، ژی.ام. (۱۳۸۳). *سفرنامه ژی.ام تانکوانی: نامه هایی درباره ایران و ترکیه آسیا.* ترجمه ع.ا. سعیدی. تهران: چشمه.
۱۰. دروویل، گاسپار. (۱۳۴۸). *سفرنامه دروویل.* ترجمه جواد محبی. تهران: گوتنبرگ.
۱۱. دوراند. (۱۳۴۶). *سفرنامه دوراند.* ترجمه علی محمد ساکی. خرم آباد، محمدی.
۱۲. دوسرسی. (۱۳۶۲). *ایران در سال ۱۸۴۰ - ۱۸۳۹ م.* ترجمه احسان اشراقی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. دیولافوا، ژان. (۱۳۶۱). *سفرنامه مادام دیولافوا: ایران و کلمه.* ترجمه فره وش. تهران: خیام.
۱۴. روستایی، محسن. (۱۳۸۲). *تاریخ طب و طبابت در ایران از عهد قاجاریه تا پایان عصر رضاشاه.* تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
۱۵. ژوبر، پیر آمده امیلین. (۱۳۴۷). *مسافرت به ارمنستان و ایران به انضمام جزوه ای درباره گیلان و مازندران.* ترجمه علیقلی اعتماد مقدم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. سایکس، پرسی مولزورث. (۱۳۶۳). *سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران.* ترجمه سعادت نوری. تهران: لوحه.
۱۷. شیل، مری لئونورا. (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل: همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه.* ترجمه حسن ابوترابیان. تهران: نشر نو.
۱۸. فریزر، جیمز بیل. (۱۳۶۴). *سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی.* ترجمه منوچهر امیری. تهران: نتوس.

۱۹. فلاندن، اوژن. (۱۳۵۶). *سفرنامه اوژن فلاندن*. ترجمه حسین نورصادقی. تهران: اشراقی.
۲۰. فووریه، یوانس. (۱۳۶۳). *سه سال در دربار ایران*. ترجمه عباس اقبال آشتیانی. به کوشش همایون شهیدی. تهران: علمی.
۲۱. کارلاسرنا. *سفرنامه مادام کارلا سرنا: آدم ها و آیین ها در ایران*. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار.
۲۲. کرزن، جورج. (۱۳۴۹). *ایران و قضیه ایران*. ترجمه وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ج ۱: ص ۴۵۳.
۲۳. کوتسه بوئه، موریتس. (۱۳۶۵). *مسافرت به ایران: دوران فتحعلی شاه قاجار ۱۸۱۷ میلادی*. ترجمه محمود هدایت. تهران: جاویدان.
۲۴. گرگر، مک. (۱۳۶۳). *شرح به سفری ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان*. ترجمه مجید مهدی زاده. مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۵. گروه، هوگو. (۱۳۶۲). *سفرنامه گروه*. ترجمه مجید جلیوند. تهران: نشر مرکز.
۲۶. گوینو، ژوزف آرتور. (بی تا). *سه سال در ایران*. ترجمه ذبیح الله منصورى. بی جا: فرخی.
۲۷. گوینو، ژوزف آرتور؛ (۱۳۷۰). *یادداشت‌های سیاسی کنت گوینو*. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: جویا.
۲۸. لاک، فرانسیس ارسکین. (۱۳۶۹). *ساحل دزدان دریایی: سفرنامه دریایی لاک به خلیج فارس*. ترجمه حسین ذوالقدر. بیجا: آناهیتا.
۲۹. لایارد اوستن هنری. (۱۳۶۷). *سفرنامه لایارد: ماجراهای اولیه در ایران*. تهران: وحید
۳۰. مکنتزی، فرانسیس. (۱۳۵۹). *سفرنامه شمال*. ترجمه منصوره اتحادیه. تهران: نشر گستره
۳۱. ملگونف، گریگوری والرینوویچ. (۱۳۶۴). *کرانه های جنوبی دریای خزر: یا استان های شمالی*. ترجمه امیر هوشنگ امینی. تهران: کتاب سرا.
۳۲. موریه، جیمز. (۱۳۸۵). *سفرنامه جیمز موریه*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس، ج ۱: ص ۴۰۷.
۳۳. موزر، هنری. (۱۳۵۶). *سفرنامه ترکستان و ایران: گنری در آسیای مرکزی*. ترجمه علی مترجم تهران: سحر.
۳۴. واتسن، رابرت گرانت. (۱۳۴۰). *تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸ م*. ترجمه عباسقلی آذری. بی جا: بی نا.
۳۵. والمانی، هانری رنه. (۱۳۳۵). *از خراسان تا بختیاری*. ترجمه فره وشى. تهران: ابن سینا.
۳۶. ویشارد، جان. (۱۳۶۳). *بیست سال در ایران*. ترجمه علی پیرنیا. تهران: نوین.
۳۷. ویلز، چارلز جیمز. (۱۳۶۸). *ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز*. ترجمه غلامحسین قراگوزلو. تهران: اقبال.
۳۸. هدین، سون. (۱۳۵۵). *کوبیرهای ایران*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: توسکا.